

پدیده‌های اسناد به خود و خودی‌گردن شخصیت‌های تاریخی و افسانه‌های

جلیل عرفان‌منش
شبکه ی ۲ سیما

داشته است. در حالی که تولد و زیستگاه مولوی در بلخ و رشد و بالندگی او در حوزه‌ی فرهنگی ایران‌زمین کاملاً مشهود است. هم‌چنین آشکار است که وی حتی یک بیت شعر به زبان ترکی نگفته است. برخی دولت‌های همسایه در پی هویت‌جویی تلاش می‌کنند، دیگر شخصیت‌های ایرانی را به ملت خود منسوب کنند. این در صورتی است که زیستگاه این نام‌داران ایرانی در «قلمرو ایران‌زمین» و در حوزه‌ی فرهنگی ایران اسلامی بوده است.

در میان اعراب نیز تمایل زیادی وجود دارد که برخی از شخصیت‌های درخشان تاریخ تمدن ایران را به خود منسوب کنند. برای مثال می‌توان از زکریای رازی نام برد که تلاش کرده‌اند او را از عالم عرب معرفی کنند. برخی نوشته‌اند: «الرازی ولد فی ری و هو عالم عربی». از این عبارت معلوم می‌شود، به‌دلیل این‌که برخی از تألیفات رازی به زبان عربی است. این پندار نادرست تقویت شده است. ظاهراً تصور می‌کنند، هر کس به زبان عربی سخن بگوید، عرب است. حال آن‌که زبان عربی، زبان علمی دوران شکوفایی تمدن اسلام به‌شمار می‌رود و بسیاری از دانشمندان بزرگ ایران به زبان علمی عصر خود کتاب می‌نوشتند. مثل آن می‌ماند که گفته شود، اقبال لاهوری، اندیشمند نامی پاکستان، چون به زبان فارسی شعر سروده، پس ایرانی است. یا چون حافظ و سعدی شیرازی اشعاری به زبان عربی سروده‌اند، بنابراین عرب هستند. متأسفانه براساس چنین قیاس نادرستی، بوعلی‌سینا را نیز از عالمان و دانشمندان کشورهای عربی، از جمله امارات متحده عربی، به‌شمار آورده‌اند. حال آن‌که ایرانی بودن بوعلی‌سینا و زکریای رازی، آشکارتر از آن است که نیازی به اثبات داشته

موضوع «اسناد به خود» و مربوط کردن شخصیت‌های بزرگ تاریخی و افسانه‌ای به ملت خود، پدیده‌ای است که در میان بیشتر ملت‌های جهان مشاهده شده است. این پدیده از زمان‌های دور تا عصر حاضر وجود داشته است. برای مثال، مردم ترکیه همواره اصرار ورزیده‌اند که مولانا جلال‌الدین بلخی به آنان تعلق



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



باشد.

می‌دانیم که کوروش کبیر (۵۳۰-۵۹۹ ق.م)، پادشاه هخامنشی، کسی بود که اسیران یهودی را بعدها در فتح بابل، پس از پیروزی بر نبویند، نجات داد و به وطن خود بازگرداند؛ آن‌چنان که در روایت‌های عهد عتیق و منابع یهود بر آن تصریح شده است.^۱ در میان یهودیان، علاقه به کوروش به‌طور وصف‌ناپذیری مشهود است. آن‌چنان که در متون تاریخی آمده است، آن‌ها مادر کوروش کبیر را از بنی‌اسرائیل می‌دانند و دانیال کوچک را دایی کوروش کبیر معرفی می‌کنند. این موضوع در روایت تاریخ‌نگاران دوران اسلامی به گونه‌های متفاوت روایت شده است.^۲

هم‌چنان که می‌دانیم، کوروش نزد یهودیان، «مسیح موعود» یا «مشیا» نام گرفته است و این نشانه‌ی قدرشناسی یهودیان از پادشاه ایران در ماجرای نجات و آزادی یهودیان در بابل است.^۳ اما مصادره‌ی کوروش به‌ویژه در دوران اخیر توسط صهیونیست‌ها که پس از برپایی سومین کنگره‌ی یهود در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰م شکل گرفت و استمرار یافت، موضوع دیگری است که بیشتر با بهره‌برداری ابزارگرایانه و اغراض سیاسی انجام می‌شود.^۴

ایرانیان، علاوه بر اسکندر که او را فرزند دارا، فرزند همای، فرزند بهمن، فرزند اسفندیار، پادشاه سلسله‌ی کیانیان می‌دانند، ارشک، مؤسس سلسله‌ی اشکانی را نیز فرزند داراب می‌دانند. مسعودی در «مروج‌الدَّهَب و التَّیْبَه و الاشراف»، او را از نسل کیکاوس می‌داند.^۵ هدفشان آن بوده است که نه‌تنها اسکندر،

اعراب هم‌چنین در گذشته فریدون، پادشاه پیشدادی ایران را که قاتل ضحاک ستمگر است، از نژاد عرب می‌دانستند و می‌گفتند پدر وی نعمان بوده است. و یا چنان‌که ابوریحان گفته است، در نسب بهرام‌گور که مدتی در «حیره» تربیت یافته بود، اختلاف کرده‌اند؛ زیرا برخی اصل و نسب او را بهرام‌بن ضحاک‌بن‌الایض‌بن معویبه‌بن دیلم‌بن باسل‌بن ضبه‌بن‌اد برشمرده‌اند.^۶

تلاش مورخان عرب برای عربی کردن شخصیت ذوالقرنین و یا یمنی نشان دادن او، نشانه‌ی دیگری از اسناد به خود و هویت‌جویی آن‌ها به‌شمار می‌رود. احمدبن علی مقریزی (۸۴۵-۷۶۶ ه.ق)، در کتاب «المواعظه و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار»، بر این باور است که ذوالقرنین پادشاهی از ملوک یمن به نام صعبن ذی‌مراند است.^۷ علاوه بر آن‌چه که ذکر شد، گزارش‌های تاریخی متعددی در دست هستند که تلاش برخی از مورخان عرب را برای انتساب ذوالقرنین به پادشاهان و بزرگان عرب نشان می‌دهند.^۸

در مورد ابوعلی‌سینا، علاوه بر اعراب، ترک‌ها و حتی روس‌ها تمایل دارند، این دانشمند بزرگ ایرانی را به ملت خود منسوب کنند. در میان ایرانیان نیز همین رویکرد از دیرباز، حتی در دنیای اساطیر و افسانه‌ها، وجود داشته است. اشتیاق ایرانیان به خودی کردن شخصیت‌هایی که به‌هر دلیل برجسته و یا قهرمان شده‌اند، آشکار است.^۹



شوروی سابق است.

۲. رازی یعنی اهل ری و کسی که در «ری» زندگی می‌کند. همچنین، مروزی یعنی کسی که در مرو زندگی می‌کند.
۳. ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ص ۳۸.
۴. احمدبن علی مقریزی، المواعظه و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار (ج ۱)، چاپ قاهره، ص ۱۴۷.
۵. در مباحث بعدی این نظریه‌ها مورد بررسی قرار خواهند گرفت.
۶. یورداد، یشتها، ج ۲، ص ۲۰۸.
۷. نبونید یا نبونه‌ئد (Nebunaib) ی فرمانروای بابل پس از بخت‌النصر.

۸. گزنفون، کوروش‌نامه، ص ۲۵۵؛ دیاکانوف، تاریخ ماد، ص ۳۵۵؛ رومن گربنشن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۴۰ و ۱۴۱؛ شاپور شهبازی، کوروش بزرگ، ص ۳۰۲ و ۳۰۵؛ بهنام محمدپناه، از کوروش کبیر تا داریوش کبیر، ص ۳۰ و دیگران.

۹. کتاب ارمیای نبی، باب ۵۰، شماره ۱؛ کتاب اشعیای نبی، باب ۴۰، شماره ۲؛ کتاب عزرا، باب اول، شماره ۱، باب ششم، شماره ۳-۷.

۱۰. ن. ک: ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۵۴؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۲۳. البته باید توجه داشت که مورخان قدیم آشنایی چندانی با دوران هخامنشیان نداشتند و پس از ترجمه‌ی کتیبه‌ها در دوران اخیر توسط پژوهشگران و باستان‌شناسان، از قرن ۱۹ میلادی به بعد آگاهی‌های ما در مورد سلسله‌ی هخامنشیان کامل شده است.

۱۱. ن. ک: کتاب ارمیای نبی، باب ۵۰، شماره ۱؛ گزنفون، کوروش‌نامه، ص ۲۶۱ و ۲۶۷؛ دیاکانوف، تاریخ ماد، ص ۳۵۴؛ رومن گربنشن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۴۰ و ۱۴۱. در کتاب عهد عتیق، کوروش به عنوان «شعان خدا»، مسیح خدا، و نجات‌دهنده‌ی بنی‌اسرائیل نامیده شده و کسی است که خدا به او قدرت مغلوب کردن امت‌های بت‌پرست را داده است (ن. ک: کتاب اشعیای نبی، باب ۴۵، آیه ۱ و باب ۵۴، آیه ۲۸؛ کتاب حزقیل نبی، باب ۳۸، آیه‌های ۲، ۳، ۱۶ و ۱۸. مکاشفه‌ی یوحنا، باب ۲۰، آیه ۸).

۱۲. در این باره، ن. ک: بزم اهریمن، جشن‌های دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی، به روایت اسناد ساواک و دربار، ج ۱، ص ۴۴-۷، ج ۲، ص ۱۵-۸. همچنین بنگرید: ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه‌ی عباس مخبر، ص ۹۹، ۱۶۲ و ۱۶۳؛ جیمز بیل، عقاب و شیر، ج ۱، ص ۲۹۷-۲۹۶.

۱۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۰۱، و نیز: مسعودی، النبیه و الاشراف ص ۹۵. همچنین برای این که اثبات شود، ساسانیان به حق سلطنت و پادشاهی اشکانیان را تصرف کرده‌اند، گفته‌اند: اردشیر اول ساسانی با دختر عموی اردوان یا با برادرزاده‌ی فرخان، فرزند او ازدواج کرده است (ن. ک: کریستن سن، ایران، در زمان ساسانیان، ص ۵۲).

بلکه جانشینان وی را در ایران، یعنی سلوکیان را ایرانی قلمداد کنند. تا علاوه بر پیوستگی میان سلسله‌های پادشاهان ایرانی، به‌طور هوشمندانه‌ای به نفی و انکار حاکمیت غیرایرانی بر سرزمین ایران بپردازند؛ تا غرور ملی خود را حفظ کنند.

پی نوشت:

۱. اخیراً کسانی در افغانستان نیز مدعی شده‌اند که مولانا افغانی بوده است. این درست است که بلخ امروز در سرزمین افغانستان واقع شده، اما بلخ یا «باکتریا» از زمان‌های بسیار دور جزئی از سرزمین ایران بوده است. در زمان حیات مولانا، بلخ و بخش‌های دیگری از سرزمین افغانستان و سرزمین‌های هم‌جوار، جزو قلمرو جغرافیایی و حوزه‌ی فرهنگی ایران، یعنی «ایران‌زمین» محسوب می‌شده‌اند و در دوران‌های متأخر این بخش‌ها از سرزمین ایران جدا شده‌اند. بنابراین زیستگاه مولانا را نمی‌توان از منظر جغرافیای امروز تعیین نمود، بلکه باید به جغرافیای تاریخی موطن این شاعر پرآوازه که همان بلخ قدیم ایران است، توجه کرد. همچنین رسانه‌های ترکمنستان، ابوسعید ابوالخیر، عارف نامی ایرانی را که زادگاه وی در روستای «میهنه» از توابع شهرستان کنونی «مهولات» خراسان رضوی است، به عنوان شاعر و عارف نامی ترکمن اعلام می‌کنند. چنین مواردی درباره‌ی برخی دیگر از دانشمندان و بزرگان نامی ایران به چشم می‌خورند که متأثر از هویت‌جویی جمهوری‌های تازه‌استقلال‌یافته‌ی